

## بررسی دیوان سالاری ایلخانان با تکیه بر تشکیلات قضایی

محمدرضا رحمتی<sup>۱</sup>

فاطمه نجفی<sup>۲</sup>

### چکیده

هدف از این پژوهش بررسی دیوان سالاری ایلخانان با تکیه بر تشکیلات قضایی در این دوران می‌باشد. لذا این تحقیق از طریق بررسی ساختار دیوان قضایی دوره ایلخانان، از جمله نحوه انتصاب، میزان اختیارات، حوزه نفوذ و غیره تلاش می‌کند تا به شناخت دقیق تحولات قضایی آنان دست یابد. با وجود این، یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که تشکیلات دیوان سالاری ایران در عهد حاکمیت مغولان دستخوش دگرگونی‌های قابل توجهی گردید. در این میان تسلط مغولان و تأسیس سلسله ایلخانی منجر به ورود سنت‌ها و عناصر جدیدی در تشکیلات قضایی ایلخانان شد که از ختایان و همچنین یاسای چنگیزخان، اقتباس شده بود. این عوامل جدید به واسطه حاکمیت سیاسی مغولان، بر تشکیلات قضایی ایران تأثیر بسزایی گذاشت.

**واژه‌های کلیدی:** دیوان سالاری، مغولان، ایلخانان، دیوان قضاء.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه یزد

۲. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه یزد [fnajafi90@gmail.com](mailto:fnajafi90@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۱۱

امر قضا و داوری میان خلق همان طور که در ایران پیش از اسلام از امور مهم مورد توجه شاهان و زمامداران بوده، در ایران اسلامی نیز از اهم امور حکومت به شمار می‌آمده است. در اسلام قضا از پایگاه‌های عمده خلافت است. متفکران اسلامی از جمله ابن خلدون بر این باورند که پایگاه قضا و داوری در پیشگاه خدا از همه کارها برتر است، زیرا که آن همچون ترازوی الهی است که احوال مردم را برابر می‌سازد و به این واسطه روزگار رعیت به اصلاح می‌گراید و کار دین استوار می‌گردد و به سبب اجرای حق و عدالت، سنت‌ها و شرایع در مجاری خود جریان می‌یابند. (ابن خلدون، ۱۳۳۶: ۱/۶۱۸) در شریعت و سیاست اسلامی، اهمیت کار قضا تا بدان پایه است که آن را از جمله وظایفی دانسته‌اند که پادشاه و فرمانروا باید خود بدان بپردازد. بنابراین کار قضا قبول از دوره مغولان نیز یکی از ارکان مهم و اصلی دیوان سالاری به شمار می‌آمده است. اما در پی غلبه مغولان، امر قضا و داوری نیز همچون بسیاری از سنت‌های حکومت ایرانی و اسلامی مدتی از اعتبار افتاد. بی‌اعتنائی حکام مغول به امر اداره و عدالت که موجب بی‌رونق شدن بازار علم و از میان رفتن بسیاری از علما و انزوای معدودی دیگر که از این واقع جان بدر برده بودند و نیز فسادى که در دستگاه حکومت مغول و ایلخانان نخستین وجود داشت، می‌تواند موجبات عمده این وضع بشمار آید. این روند با روی کار آمدن وزرای ایرانی در دیوان سالاری ایلخانان تغییر کرد و دیوان قضا و قضاوت با تغییراتی رونق دوباره یافت. بر این اساس، این پژوهش به دنبال بررسی دیوان سالاری ایلخانان با تکیه بر دیوان قضا می‌باشد.

### جستاری بر تحولات سیاسی دوره ایلخانان

ایلخانان از سلسله‌های مغولی ایران بود که از سده هفتم تا سده هشتم هجری حکومت کردند. مغولان در نخستین پیشروی خود به ایران و خاور نزدیک تنها شمال منطقه



ایران و از جمله خراسان را تحت تصرف خود درآوردند. بنابراین هنگامی که مناطق متصرفه مغولان در زمان خان بزرگ، منگوقاآن که مشغول جنگ در چین با برادرش قوبیلای بود، تقسیم شد، وظیفه گسترش متصرفات مغولان را در ایران و بین‌النهرین و در صورت امکان سوریه و مصر به عهده برادرشان هلاکو گذاشتند.

طبق نوشته بارتولد از لشکریان بخش‌های مختلف امپراتوری حدود دوازده هزار نفر سپاهی برای این منظور در نظر گرفتند و هولاکو در حدود سال‌های ۶۵۰-۶۵۲ هـ. ق شروع به پیشروی کرد. او قلعه الموت اسماعیلیه را گرفت، ولی امیران محلی ایران را در هرات و فارس و غیره برای مدتی به حال خود گذاشت تا به طرف بغداد بروند و بغداد هم پس از مذاکراتی با خلیفه سرانجام در ۴ محرم ۶۵۶ هـ. ق سقوط کرد. هلاکو یک سال بعد جنوب بین‌النهرین و شمال آن را هم تحت اختیار خود گرفت؛ تنها در میافارقین در مقابل او مقاومت نشان دادند. (اشپولر و دیگران، ۱۳۸۴: ۸۴)

هنگامی که هولاکو به سبب مرگ منگوقاآن در رأس سپاه مغول بود. مغولان سپاه را از طریق سوریه علیه ممالیک مصر سوق دادند. فتح دمشق و سایر شهرها با موفقیت صورت گرفت؛ اما قوتوز در عین الجالوت در رأس سپاه ممالیک (که برای جنگ‌ها و عملیات سواره نظام تربیت شده بودند) از پیشروی مغولان جلوگیری کرد و بیبرس اول، سلطان جدید که پس از این پیروزی به سلطنت رسیده بود، خود را دشمن و رقیب همسنگ مغولان شناساند. این ضد حمله قاطع نظامی، در حقیقت مرزهای نهایی امپراتوری مغولان را مشخص کرد؛ یعنی سوریه و فلسطین در دست ممالیک باقی ماند و حاشیه غربی دره فرات خط مرزی را تشکیل داد. در شمال این منطقه، مرزها شامل دولت‌های مستقل ارمنستان صغیر و سلجوقیان آسیای صغیر (که از سیطره اردوی زرین بیرون آمده بود) به موازات منطقه قفقاز بود که تاکنون به صورت کاملاً صوری و ضعیف، تحت سیطره اردوی زرین قرار داشت. در دهه‌های آینده، حملات

مختلف از شمال نتوانست پیوند بین قفقاز و ایلخانان را حتی زمانی که گرجیان شورش‌های مستمری راه انداختند، از هم بگسلد. بستر جیحون در آسیای مرکزی مرز بین ایلخانان و مناطق چغتایی را پدید آورد. بنابراین حکمرانان مغولی ایران بعد از تثبیت خود نام «ایلخان» را بر خود بستند تا وابستگی خویش را به خان بزرگ (در پکن) نشان دهند. از این رو با مرگ قوبیلای قآن و پذیرش اسلام به عنوان دین رسمی از سوی ایلخانان رشته این وابستگی گسسته شد. از این زمان به بعد نام خان بزرگ از روی سکه‌های ایرانی رخت بر بست و به جای عنوان «ایلخان» لقب «خان» ظاهر شد؛ اما مورخان طبق عادت، حکومت مغولان را در ایران تا سقوط آن در سال ۷۳۶ هـ. ق دوره ایلخانان نامیدند. (همان: ۱۶-۱۷) بنابراین بر آشنایی بیشتر به طور اختصار به حکومت ایلخانان در ایران پرداخته خواهد شد.

پس از وفات هولاکو، ابقا یا اباخان (۶۶۳ تا ۶۸۰ هـ. ق) پسر بزرگ هلاکو که از همسر مسیحی‌اش بود، در سوم رمضان ۶۶۳ هـ ق رسماً به جای پدر به پادشاهی نشست. اباقا و جانشینان دیگر هولاکو را که از تاریخ مرگ او تا انقراض این سلسله در ایران سلطنت کرده‌اند را سلسله سلاطین «ایلخانی» گویند و چون سلسله ایشان دیگر ارتباطی با خوانین مغولستان نداشتند و محکوم حکم دربار قراقروم نبودند، سلسله مستقلی محسوب می‌شوند. از تاریخ جلوس اباقا به بعد، به تدریج نفوذ مغول و حکم خوانین مغولستان در ایران از میان می‌رود و جانشینان هولاکو راه و رسم سلاطین ایران را پیش می‌گیرند و به عنوان یک طبقه از پادشاهان این مملکت به شمار می‌روند. بعد از فوت اباقا برادر او تگودار در ۲۶ محرم ۶۸۱ رسماً به این مقام برگزیده شد. اسلام آوردن «احمد تکودار» تغییرات متعددی در نظام حکومتی به وجود آورد. پس از احمد تگودار ارغون به ایلخانی (۶۸۳ تا ۶۹۰ ق / ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ م) برگزیده شد. (انینگهاوزن و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۱)



بعد از مرگ ارغون، اکثر امرای مغول برادر او گیخاتو را که بر بلاد روم حکومت داشت، به آذربایجان خواستند و او را در ۲۳ رجب ۶۹۰ ق به ایلخانی انتخاب نمودند در زمان گیخاتو بود که یعنی سال ۶۹۳ ق بود که پولی به نام چاو که شبیه به اسکناس‌های حالیه بود در ممالک ایلخانی منتشر شد. ولی اکثر مردم از قبول آن استنکاف ورزیدند و ناچار گیخاتو آن را نسخ کرد. با کشته شدن گیخاتو در سال ۶۹۴ ق حکومت به «بایدو» رسید. پس از جلوس باید، غازان پسر ارغون، که داعیه ایلخانی داشت از خراسان به سمت آذربایجان حرکت کرد. جنگی که بین غازان و بایدو در ۵ رجب ۶۹۴ ق در یکی از قراء مراغه درگرفت، منجر به صلح شد و ارغون به خراسان بازگشت. در سال ۶۹۴ ق غازان به تشویق امیر نوروز قبول اسلام کرد و نام خود را محمود گذاشت و به پیروی او قریب صد هزار تن از مغولان نیز اسلام آوردند. پس از کشته شدن بایدو، غازان در دهم ذی الحجه ۶۹۴ ق به تبریز وارد شد و در نوروز آن سال به ایلخانی جلوس نمود و اول فرمانی که به دست او در همان روز جلوس امضاء شد، فرمانی بود دایر به وجوب قبول اسلام برای مغول و اجرای آداب دینی و رعایت جانب عدالت و منع امرا و اکابر از ظلم نسبت به زبردستان. وی دستور داد که در مهرهای دولتی کلمه شهادتین و در ابتدای فرمان‌ها و مکتوب‌ها «بسم الله الرحمن الرحیم» بنویسند و در سکه‌هایی که به نام غازان ضرب می‌شود؛ همین نکته را رعایت نمایند و نام خلفای اربعه را به رسم ایام عباسیان بر آن‌ها نقش کنند. غازان پس از قریب ۹ سال سلطنت در ۳۳ سالگی در تاریخ ۱۱ شوال سال ۷۰۳ هجری در حوالی قزوین درگذشت. بخش عمده افتخارات و موفقیت‌های سلطان محمود غازان از برکت وجود وزیر کاردان فاضلی چون خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی می‌دانند. (علوی، ۱۳۹۰: ۱۲۰، ۱۲۳)



غازان خان در ایام حیات، برادر خود محمد را به ولیعهدی و جانشینی خود تعیین کرد. محمد که پس از جلوس به تخت لقب سلطان اولجایتو یعنی سلطان آمرزنده اختیار کرد، در این موقع بیش از بیست و سه سال نداشت. سلطان محمد اولجایتو را به واسطه تعلقی که به مذهب شیعه داشت، «خدابنده» لقب داده‌اند. سلطان محمد خدابنده در ۲۸ رمضان سال ۷۱۶ هـ ق در حالی که بیش از چهل سال نداشت، پس از دوازده سال و نه ماه سلطنت در سلطانیه درگذشت و در گنبد با عظمتی که در شهر سلطانیه ساخته بود به خاک سپرده شد. پس از درگذشت سلطان محمد خدابنده پسرش ابوسعید در ماه صفر ۷۱۷ در پایتخت (شهر سلطانیه) به تخت ایلخانی نشست. ابوسعید که می‌توان او را آخرین سلطان مقتدر ایلخانی دانست در ۱۳ ربیع الآخر سال ۷۳۶ در حوالی شروان درگذشت و جسد او را به سلطانیه منتقل کرده و در گنبدی که در حوالی آن شهر، خود ساخته بود دفن کردند. با مرگ سلطان ابوسعید دوره سلاطین مقتدر مغولی به پایان رسید. دوره ضعف ایلخانان (بین سال‌های ۷۳۶ تا ۷۵۶ هـ.ق) است، در واقع بعد از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان بزرگ این سلسله (در ۱۳ ربیع الثانی ۷۳۶ هـ ق) شروع شد و ممالک ایلخانی به دست امرای بزرگ به قطعاتی چند مجزا گردید. (همان، ۱۲۰، ۱۴۵)

#### تشکیلات قضایی در دوره ایلخانان

#### الف) محاکم شرعی

#### - دیوان قضاء

یکی از مهم‌ترین دیوان‌های دوره ایلخانان، دیوان قضا بوده است. این منصب در ادوار قبل از مغول هم معمول و مرسوم بوده است. این دیوان رسیدگی به دعاوی اشخاص را به عهده داشت. با غلبه مغولان بر قلمرو اسلام و ایران، چون آنان به آئین دیگری معتقد بودند و توجهی به حفظ و رعایت سنت‌های اسلامی نداشتند، نظام قضایی



کشور دچار نابسامانی گردید و گسترش اسلام در ممالک مفتوح مغولان، دچار فترت شد، و در امور اداری تغییرات به وجود آمد. و نیز در کار قضا و داوری خلل بسیار راه یافت که از جمله پرداختن ناهلان به کار و امور بود، تا آن جا که طرح دعاوی باطل و تقلب در اسناد ملکی و صدور احکام متناقض رواج پیدا کرد، البته مغولان در ابتدا معترض سازمان اداری ایران نشدند، محاکم قضائی نیز که در ماهیت مراجعی شرعی بودند و طبق موازین احکام اسلامی به دعاوی رسیدگی می کردند، بر جای ماندند. علاوه بر موجباتی که ذکر گردید، ایجاد انواع محاکم مانند «دیوان حکمیت»، «دیوان یارغو» و سایر محاکم اختصاصی که در عرض محاکم عادی و شرعی به قضا رسیدگی می کردند و برای حکومت در دعاوی خاص و نیز قضایای میان غیرمسلمانان صلاحیت داشتند، هم موجب ضعیف تر شدن محاکم شرعی گردید.

رشیدالدین فضل الله درباره تصدی قضاوت توسط ناهلان می نویسد: «جُهَال و سَفْهَاء دُرَاعَه و دَسْتَارِ وَقَاحَتِ پُوشیده، به ملازمت مغولان رفتند، و خود را به انواع تملق و رشوت و خدمت، نزد ایشان مشهور گردانیدند و قضا و مناصب شرعی بستند». (همدانی، ۱۳۵۸: ۱۴۵) بنابراین در روزگار مغول، آن ها قضا و دانشمندان را تنها با دستار و جامه می شناختند و از علم آنان اطلاعی نداشتند. چون رویه بر این شد قضات و علمای بزرگ صالح و متدین به تدریج دست از قضاء مناصب شرعی برداشتند «و مردم بزرگ چونه نه اختیار کنند خود را در معرض چنان کسان آرند»، (همان: ۲۳۹) در نتیجه این وضع در کار حل و فصل دعاوی و امنیت قضائی مردم فساد کلی ایجاد نمود و چون امثال این فرصت طلبان بسیار بودند و می دیدند که هم نوعان آن ها به مناصب معتبر دست می یابند به دشمنی با یکدیگر برخاستند و با کارهای خود حرمت بزرگان علمای اسلام و قضات اصیل را می بردند و هر یک از این مدعیان خود را در حمایت امیری و بزرگی از اهل حکومت قرار داده بود «و به هر مدت یکی قاضی

شدی و دیگری معزول و بعضی بجائی رسانیدند که عمل قضا را بضمن می‌ستندند و اعمال شرعی را به مقاطعه می‌دادند». (همان: ۲۴۰) رشیدالدین با شرح این وضع می‌گوید که قاضی «چون قضا بضمن و مقاطعه گیرد توان دانست که حال بر چه وضع باشد». (همانجا)

البته این مفسده‌ها که ذکر شد در ادوار متقدم نیز وجود داشت. رشیدالدین خود در این باره می‌گوید که با وجود آن ضبط و ترتیب که در عهد ملکشاه وزیر او نظام الملک بود، باز عده‌ای از مردم قباله‌های کهنه در دست داشتند که پیش قاضیان می‌بردند و حيله‌های که قاضی ناچار بود آن‌ها را قبول کند و آن‌ها را به کار مشغول کند. بنابراین چون اوضاع بر این منوال گذشت سلطان و وزیر درصدد اصلاح این کار برآمدند و حکم شد که قباله‌های کهنه را که مدت سی سال به استناد آن دعوی نشده باشد در محاکم مستند نباشد. (همدانی، ۱۳۵۸: ۲۴۰) این قضیه در زمان هلاکو، اباقا و کیخاتو نیز وجود داشت و به پیشنهاد وزرای ایرانی حکم شد که مانند عهد ملکشاه، دعاوی که مدت سه سال طرح نشده باشد، مورد قبول واقع نشود اما این حکم چندان عمل نشد؛ چون اول آنکه شرایط شرعی و عرفی لازم را نداشت و دیگری اینکه این فرامین صادره را باید حکام و قاضیان اجرا می‌کردند و چون عموم آن‌ها می‌خواستند املاک بسیار جمع آوری کنند، مایل به اصلاح این وضع نبودند. (همان: ۲۴۲)

نکته قابل ذکر اینکه مغولان قبل از فتح ایران، قوانینی داشتند که مورد احترام خاص افراد بود و دقیقاً بدان عمل می‌شد. پس از این فتح و حتی در دوره‌های بعد بتدریج این قوانین در تشکیلات ایران وارد و با قوانین اسلامی مخلوط شد. در ابتدا در این دیوان اغلب دعاوی طبق قوانین یاسا و توسط روحانیون مغولی یا بودایی انجام می‌شد،





ولی هنگام اسلام آوردن ایلخانان به کار این دیوان سروسامانی داده شد که تا حد زیادی از مشکلات کاست. (قلقشندی، ۱۳۳۸ ق: ۴۲۴)

با این ترتیب دعاوی و مرافعات بین اقوام مغول و ترک طبق قوانین «یارغو» و مرافعات ایرانیان طبق قوانین شرع اسلام حل و فصل می‌شد. (نخجوانی، ۱۹۶۴ م: ۱۶۵)

این دیوان داری قسمت‌های مختلفی بوده که مهم‌ترین آن عبارت بودند از:

- دیوان حکمیت که مقید به رسیدگی و حکم بر مبنای احکام دینی و موازین اسلامی نبوده و بر اساس معدلت یا قواعد عرف و عادت دعاوی را قطع می‌نمود.

- دیوان یارغو که بیشتر به دعاوی میان مغولان و به جرائمی که جنبه سیاسی داشت رسیدگی می‌کرد و قضات امیر اولوس که بیشتر جنبه نظامی داشته است. (عباس قدیانی، ۱۳۸۴: ۹۵-۹۳)

وزرا عمدتاً در دیوان یارغو محاکمه می‌شدند و در صورت محکومیت به مجازات مرگ می‌رسیدند، غیر از تاج الدین علیشاه گیلانی همه وزرای عهد ایلخانان مغول مقتول شدند که اکثر آنان را یارغو محکوم به مرگ نمود.

برای اجرای احکام قضایی تشریفات زیادی وجود نداشت. حکم قاضی به وسیله شحنه اجرا می‌شد. او به لحاظ وظیفه‌ای که در حفظ ناحیه داشت، ضابط دیوان قضا یا درالقضا نیز بود. به طوری کلی تشکیلات قضایی مملکت که در دیوان قضا متمرکز بود، تشکیلاتی بسیار مهم بود، و کارمندان و عمال فراوانی در آن به کار اشتغال داشتند، مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

- قاضی القضاات

وی رئیس دیوان قضا بود که مهم‌ترین منصب مذهبی محسوب می‌شد، این منصب توسط سلطان انتخاب می‌شد و تمام امور قضایی مملکت در تحت نظر وی اداره



می‌گردید، که در هر ایالت و شهر نواب و کارگزاران او در محاکم به کار مشغول بودند. (نخجوانی، ۱۹۶۴م: ۱/۱۹۴) محضر قاضی و محل محکمه شرع را «درالقضا» و مقر قاض القضاة را «دیوان قضاء ممالک» می‌نامیدند. (همان: ۳۲۸) رشیدالدین از «قاضی القضاء» و «قاضی القضاء وقت» نام می‌برد. (همدانی، ۱۳۵۸: ۲۳۹). در فرمان غازان خان در باب تفویض قضا تصریح شده است که: «هر قضیه و کاری و مهمی که به شرع تعلق داشته باشد» یعنی تمام دعاوی میان مسلمانان که باید به موجب احکام شریعت حل و فصل شود، رسیدگی و حکم درباره آن با قضات است. (همان: ۲۱۸)

اما رشیدالدین در مورد دعوی که میان دو مغول و یا میان یک مغول و یک مسلمان باشد آورده است:

«در هر ماهی دو روز شحانی و ملوک بیتکچیان و قضات و علویان و دانشمندان در مسجد جامع به دیوان المطالعه جمع شوند و دعاوی به جمعیت بشنوند و بکنه آن رسیده به موجب حکم شریعت به فیصل رسانند». (همدانی، ۱۳۵۸: ۲۱۹؛ نظنزی، ۱۳۳۶: ۱۳۸)

بنابراین در مورد این دعاوی مقرر شد که قضات به به اتفاق به دعوی رسیدگی و حکم صادر کنند. هم چنین ولایت‌ها و ناحیه‌های بزرگ می‌توانستند در مواضع و شهرهایی که قضاوت آنجا به او تعلق داشت از جانب خود قاضی منصوب کنند و با نظارت او به حل و فصل دعاوی بر طبق موازین و احکام شرع بپردازند. منصب قاضی القضاتی پیش از دوره مغول هم وجود داشته است. نخجوانی در ذکر منصب «قاضی القضاتی ممالک محروسه» آن را چنین شرح داده است:

«به استماع مرافعات و فصل مخاصمات و کتب... سجلات و توقیعات و تعیین نواب و ترکیب کتاب و مورخان جهت حجج و وثائق و قبالات و عقود و مناکحات و قسمت



موارث و ترکات و محافظت بیت المال و امول ایتم و سفها... و سایر لوازم و لواحق امور شرعی و احکام دینی اشتغال نمایند». (نخجوانی، ۱۹۶۴م: ۲۳۸)

در دوره ایلخانان اولین بار منصب قاضی القضاتی به قطب الدین احمد زنجانی در عهد صدرات برادرش صدر الدین معروف به «صدر جهان» و به دست گیخاتو خان اعطاء گردید، تا مطابق محاکم شرعی اسلام در میان مسلمانان به حل و فصل دعاوی بپردازد. (وصاف، ۱۲۶۹ ق: ۱۵۱)

در زمان رشیدالدین فضل الله چون وی مذهب شافعی داشت، در نظر داشت که در آغاز سلطنت الجایتو، او را به این مذهب متمایل کند، فقیهی به نام نظام الدین عبدالملک مراغه‌ای را که «در علوم معقول و منقول یگانه جهان و سرآمد دوران بود به شرف علم و فضیلت و مباحثه و مناظره بر اهل علم فائق... پیش پادشاه تعریف او کرد و او را طلب داشته، ملازم سلطان گردانید و قضاء ممالک ایران بدو مفوض شد و منظور نظر سلطان گشت». (کاشانی، ۱۳۴۸: ۷۶؛ حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۴۹)

در یرلیغ منسوب به غازان خان رعایت بعضی اصول مربوط به استماع دعاوی و رسیدگی نیز به قضاوت توصیه گردید، از جمله آنکه قاضی باید در صحت شهادت و عدالت گواه تحقیق دقیق نماید، «تا از این اجتهاد یکی از دو مطلوب روی نماید یا صحتی که بر آن حکمی توان کرد که اعتماد را شاید یا شبهتی که موجب توقف گردد و سبب نجات از ورطه حکم باطل شود». (همدانی، ۱۳۵۸: ۲۳۲) دیگر آنکه به منظور بهبود امر تنظیم و تحریر اسناد و احکام را که در دیوان قضا تحریر می‌شود، معلوم نمایند و از هر نوع نمونه‌ای با درج خطبه مناسب بنویسند و این نمونه‌ها را در واقع متن و صورت اسناد و احکام قضایی بود در یک مجلد جمع کردند و آن را بعد از تصدیق علمای معتبر به ولایات و نواحی فرستادند تا در دیوان قضا و در تمام محاکم قضائی با «درالقضاها» اسناد و احکام را به همان صورت تنظیم کنند و بنویسند.



به علاوه به قضات تأکید شد که در مهر کردن اسناد و احکام قضائی دقت و مراقبت نمایند تا صحت و اعتبار اسناد محفوظ بماند. (همان: ۲۳۲)

هم چنین به منظور خارج ساختن اسناد منسوخ و غیر معتبر از تصرف اشخاص و جلوگیری از دعاوی ناروا، قرار شد اسناد غیرمعتبر را در محضر قاضی در آب بشویند و نام ظرفی را که برای شستن نوشته این اسناد اختصاص داشت «طاس عدل» نهادند. (رجب زاده، ۲۵۲۵ ش: ۲۳۲-۲۳۳)

- امین دارالقضا یا امین حکم

نخجوانی در شرح «امانه الحکم درالقضا بغداد» می نویسد که متصدی این شغل، امین اموال ایتام و غایبان و سفها بود، و با رعایت شرایط امانت و دیانت نفع و صلاح آنان را مرعی می داشت. (نخجوانی، ۱۹۶۴م: ۲۹۳) رشیدالدین در اشاره به این شغل می نویسد:

«... و در مجلس هر کدام حاکم که دو مکتوب چنین حاضر شود، به احتیاط در تحقیق حال قضیه کوشد و اگر به معاونت ائمه محتاج باشد، مجمع سازد و بر قانون درست آن را به وضوح رسانند و در هر کدام طرف که حق واضح و لائح گردد، آن را انفاذ و تمکین دهند و مکتوب دیگر را در طاس عدل بشویند و اگر در حال حاضر آن قضیه به فیصل نرسد، هر دو مکتوب را به سبیل ودیعت به امین الحکم سپارند». (همدانی، ۱۳۵۸: ۲۳۴)

بنابراین وسعت قضائی کشور در این دوره و انتظام نسبی امر قضا و تعدد مشاغل مربوط به دیوان قضا و درالقضاهای ولایات و شهرها نتیجه توجهی است که در این زمان به تقویت محاکم شرع و تحکیم اساس قضاوت شرعی شد که سبب آن علاوه بر رونق و رسمیت یافتن دوباره اسلام، نیت اصلاحی ایلخان و وزیر او در امور



عمومی و در کار مملکت بود که امنیت قضائی مردم در جهت تحقیق این اصلاحات تأثیر اساسی می‌توانست داشته باشد.

### - نایب قاضی القضاة و حاکم اوقاف

هر دو شغل یعنی نیابت دیوان قضا و حکومت اوقاف را به یک شخص می‌سپردند، زیرا این دو شغل به هم ارتباط داشت. از وظایف آن‌ها تسلط به امور شرعی از قبیل اوقاف، محاکم، امور خرید و فروش آگاهی به وظایف ریاست دیوان قضا، موار جزیه و عزل و نصب قضاة و سایر کارکنان دیوان، محافظت بیت المال و اموال ایتام و تولیت بود. (نخجوانی، ۱۹۶۴م: ۱۹۴)

### - احتساب

حسبه از ریشه «حَسَبَ» آمده و معنای لغوی چندی، از جمله «طلب اجر»، «نیکویی در تدبیر و اداره امور»، «خبر گرفتن و خبرجویی کردن» و در نهایت «آنکار و خرده گیری در کار زشت» برای آن ذکر شده است. (ابن منظور، بی تا: ۳۱۴/۱)

محتسب و مقام او حسبه (احتساب) همراه با سایر مناصب محتسب که تحت نظارت کلی قاضی انجام وظیفه می‌نمود، همانند او عضوی از اعضاء نهاد مذهبی محسوب می‌شد و سلطان نیز توسط او به نحوی دیگر با مردم رابطه برقرار می‌کرد و اعمال حاکمیت می‌نمود. (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۴۷-۱۴۸) محتسب در این دوره وظیفه مراقبت در صحت کار پیشه وران و اصناف شهرها و حسن رفتار اجتماعی مردم آنجا را بروفق حکم شرع بر عهده داشت و متخلفان را تعقیب می‌کرد. یکی از مؤلفان قرن هفتم در کتاب خود به نام «معالم القریه فی احکام الحسبه» وظایف و جوانب این شغل را به تفصیل شرح داده است. او وظیفه محتسب را مراقبت در بازارها و سرکشی مرتب به بازاریان و دقت در طرز کار پیشه وران و اصناف شهر گفته است. (قرشی، ۱۳۴۷: ۲۰۶) هم او در کتاب خود بیش از ۶۰ صنف مختلف را نام می‌برد که محتسب باید

بر کنار آنان نظارت کند، و در باب روش کار محتسب می‌گوید: «مراتب حسبت باید بر کار آنان و دوم وعظ و سوم منع و بیم دادن است». (همانجا) در همانجا آمده است که حسبت از پایه‌های امور دینی است و پیشوایان صدر اسلام خود بر این کار مباشرت می‌کردند. همچنین مؤلف در بیان «فرق قضا و حسب» به ذکر وجوه اشتراک و افتراق این دو می‌پردازد. و از ابوالحسن نیآوردی فقیه معروف سنی نقل می‌کند که محتسب در برخی موارد همان وظیفه قاضی را دارد. نخجوانی نیز در باب «تفویض احتساب» وظایف این شغل را اهتمام در «امر به معروف و نهی از منکر» و نیز مراقبت در صحت کار پیشه وران و درستی اوزان و مقادیر شمرده است. (نخجوانی، ۱۹۶۴م: ۱۹۰)

- اوقاف

هلاکو پس از تشکیل حکومت اوقاف کل مملکت را به خواجه نصیرالدین طوسی سپرد و وی نیز بر هر شهری نایبی از سوی خویش گسیل داشت تا بر اوقاف مملکت رسیدگی کنند. بدین ترتیب تا زمان مرگ خواجه کار اوقاف تا حدی سروسامان یافت، ولی پس از مدتی ستیز بین عاملان حریص حکومتی باعث سرازیر شدن عواید وقفی به سوی آن‌ها شد. وضع به این گونه بود تا اسلام آوردن غازان خان و استقرار مجدالدین که تشکیلات اوقاف سروسامان یافت و دستگاه مرتبی به آن اختصاص داده شد. (وصاف، ۱۲۶۹ق: ۵۱)

به تدریج اموال وقفی از دست اشراف فتوئدال ایلی خارج شد و به دست امامان و مشایخ افتاد و بر رونق موقوفات افزوده شد. قسمتی از درآمد موقوفات صرف نگهداری تشکیلات و مؤسسات مذهبی و ابواب آلبر و کمک به نیازمندان می‌گردید و قسمتی دیگر به متولیان این نهاد می‌رسید. از جهت اهمیت تشکیلات وقف دایره‌ای وسیع به نام حکومت اوقاف در بین سازمان‌های حکومتی وجود داشت که می‌توان آن را وابسته به دیوان قضا دانست. این سازمان تحت نظارت مستقیم قاضی‌القضات



بود، ولی معمولاً رئیس اوقاف، که «حاکم اوقاف» نامیده می‌شد، از جانب سلطان انتخاب می‌شد. این حکم را دیوان بزرگ نیز تأیید می‌کرد، وظیفه این دیوان نظارت بر وقف نامه‌ها و اسناد مربوط به آن و حل و فصل شکایات مربوط به آن بود. کارگزاران این مؤسسه وسیع، که همگی روحانی بودند، عبارت بودند از نواب حاکم اوقاف متولیان، متصرفان، مباشران و ناظران که مسئولیتی جداگانه داشتند. (همانجا)

#### ب) محاکم غیرشرعی

غیر از محاکم عمومی یا محاکم شرعی که در آنجا قضات در دعاوی مردم طبق احکام شرع و موازین اسلامی رسیدگی و حکم می‌کردند، محاکم دیگری هم وجود داشت که به لحاظ وضع اصحاب دعوی یا مبنای رسیدگی و حکم یا ماهیت موضوع، صلاحیت حکومت در دعاوی خاصی را داشتند و از این رو می‌توان این محاکم را به اصطلاح محاکم اختصاصی نامید. محاکم مورد بحث شامل مراجع زیر بوده است:

#### - دیوان یارغو

«یارغو» در لغت به معنای مؤاخذه و پرسش گناه و تفتیش آن است. هم چنین «یارغو و یرغو» را به معنی عدلیه و قانون و مدافعه مدعی و مدعی علیه نیز آورده‌اند. «یارغو داشتن» به معنای بر پا داشتن مجالس محاکمه و استنطاق و بازجویی است. بنابراین «یارغو» کلمه‌ای مغولی و به معنای دعوای قضائی است و بنابراین دادرسی قضائی را نیز «یارغو» می‌گفتند. (خاتمی، ۱۳۷۳: ۱۹۳) رشیدالدین فضل الله کراراً اصطلاح «یارغو داشتن» را به معنی «محاکمه کردن» آورده است. (همدانی، ۱۳۵۸: ۱۰۶-۱۰۵، ۱۱۶) نخجوانی نیز دیوان یارغو را در ردیف دیوان شرع برشمرده است. (نخجوانی، ۱۹۶۴م: ۳۴۶)

«دیوان یارغو» در اصطلاح محکمه‌ای بود که به دعاوی میان مغولان و همچنین به جرائمی که به مناسبت خدمت عمومی ارتکاب می‌شد یا جنبه سیاسی داشت، رسیدگی



می‌کرد. نخجوانی در باب «تفویض امارت یارغو» می‌نویسد که اقوام مغول را از اقدیم قانونی بوده است که قضایای میان متداعیین را بر طبق آن حل و فصل می‌کردند و آن قانون را «یارغو» می‌نامیدند. و همچنانکه اهل اسلام در اختلاف میان خود به شرع رجوع می‌کنند، اقوام مغول نیز در قضایا به یارغو رجوع می‌نمودند. (همان: ۳۴۵-۳۴۶)

وی در شرح شغل «امارت یارغو و تفحص قضایاء مغولان» می‌گوید که امیر یارغو قضایا را میان متداعیین بر طبق حکم یاسا رسیدگی و حل و فصل می‌نماید و چون حقانیت یکی از طرفین دعوی را احراز کند به او «یارغو نامه» می‌دهد. (همان: ۳۶۵) امیر یارغو ریاست یارغو را بر عهده داشت و هر چند که دستگاه او تابع ادارات قضایی بود، ولی در کار خود استقلال کامل داشت و به دعاوی مغولان رسیدگی می‌کرد. این شغل توسط سلطان به افراد تفویض می‌گردید. (ورهرام، ۱۳۶۸: ۱۰۴) در یرلیغ غازان خان ترتیب خاصی برای رسیدگی به دعاوی که طرفین آن یا یکی از متداعیین مغول بودند، مقرر شد به این قرار که «در هر ماهی دو روز شحانی و ملوک و بیتکچیان و قضا و علویان و دانشمندان در مسجد جامع به دیوان المطالعه جمع شوند و دعاوی به جمعیت بشنوند و... بفصیل رسانند». (همدانی، ۱۳۵۸: ۲۱۹) ظاهراً در دوره مورد بحث محکمه یارغو موقعی نیز تشکیل می‌شد که موضع رسیدگی به جرائم علیه حکومت و دولت و همچنین جرائم مقامات عالی دیوان که به مناسبت شغل خود متهم به ارتکاب آن شده بودند، مطرح بوده است و به این جرائم در محکمه یارغو رسیدگی می‌کردند.

#### - دیوان حکمیت

نخجوانی در باب «تفویض حکمی ممالک» می‌گوید که متصدی این شغل به قضایای میان مردم رسیدگی می‌کند و آن را «بر وجه شریعت و معدلت یا قانون عرف و عادت»





فیصله می‌دهد. (نخجوانی، ۱۹۶۴م: ۱۵۴) به این ترتیب دیوان حکمیت مقید به رسیدگی و حکم بر مبنای احکام و موازین اسلامی نبود، بلکه می‌توانست براساس معدلت یا قواعد عرف و عادت دعاوی را قطع نماید. شاید وجود این محاکم که ظاهراً به جای قضاوت به حکمیت میان متداعین می‌پرداخت، قرینه آن باشد که در این با وجود توسعه و تقویت محاکم اسلامی و قضاوت شرعی باز راه توسل به مطلق مفهوم «معدلت» و عرف و عادت باز گذاشته بودند. نخجوانی در نمونه فرمان مذکور در دستور الکاتب در این باب ضرورت دیوان حکمیت را چنین توجیه می‌کند که چون اکثر مردم بی اعتقاد بواسطه حکم جزم و قضاء نافذ شرع مظهر از حضور در محاکم شرعی امتناع دارند و نیز به سبب «یاساق محکم» از دیوان یارغو گریزانند، پس چون رجوع قضایای ایشان با حکیم و وسیطی باشد کار بر آنان آسان می‌گردد و احکام او را که از باب میانجیگری است، می‌پذیرد. (همان: ۳۴۶)

ظاهراً فصل دعاوی از طریق دیوان حکمیت بعد از دوره مورد بحث یعنی زمان تضعیف و تجزیه حکومت ایلخانان و خاصه در نیمه قرن هشتم هجری رواج یافت و این بیشتر به علت آن بود که بر اثر تقویت نفوذهای محلی و غلبه مجدد شیوه زندگی صحرائشینی این نوع رسیدگی قضائی که مطلوب طبع حکام محلی و امرای ترک و مغول بود در مقابل محاکم اسلامی و قضاوت شرعی زمینه حمایت مؤثر یافته است.

#### - قضاوت امیر اولوس

اولوس یک واحد اداری نظامی بود و امیر الوس ضمن سایر اختیارات خود حق قضاوت هم داشت. نخجوانی که وظایف امیر الوس را رعایت حال رعایا و دفع ظلم و طغیان و سرکوبی یاغیان و متمردان و مقابله با متعدیان شمرده است، درباره حق قضاوت او می‌نویسد که در هفته دو روز به اتفاق وزرا و قضات و اعیان حوزه

حکومتی خود به رسیدگی به دعاوی می‌پردازد و دعاوی را بر طبق قوانین و شریعت و معدلت و انصاف و قواعد یاسا انجام می‌نماید. (همان: ۱۷۶-۱۷۷)

امیر الوس حق اجرای مجازات مقرر را نیز داشت. چنانکه از نوشته نخبوانی بر می‌آید حق قضاوت مطلق امیر الوس نسبت به افراد عادی اولوس یا «تومان» خود بوده است، اما در مورد غیر آنان یعنی وقتی که امیری یا کسی از معتبران که پادشاه او را می‌شناخت مرتکب جرمی می‌شد، امیر الوس می‌باید موضوع را به پادشاه عرضه می‌داشت و به فرموده پادشاه درباره او رفتار می‌کرد. (همان: ۱۷۶)

در باب استدعای رسیدگی به احوال دولتیان که در آن از پادشاه درخواست شده تا به تحقیق این موضوع فرمان دهد و مرتکبان را اگر از اشراف و اکابر باشند از دادرسی خودداری نمایند و سوگند دهند که دیگر چنین نکنند و اگر آنان را «سقله و اذال» یعنی از مردم عادی و پایین جامعه باشند نواب دیوان شرع و یارغو آنها را به یاسا برسانند. (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۳۵/۳)

### نتیجه‌گیری

با غلبه مغولان بر قلمرو اسلام و ایران، چون آنان به آئین دیگری معتقد بودند و توجهی به حفظ و رعایت سنت‌های اسلامی نداشتند، نظام قضایی کشور دچار نابسامانی گردید و گسترش اسلام در ممالک مفتوح مغولان، دچار فترت شد، و در دیوان سالاری ایران تغییراتی به وجود آمد و نیز در کار قضا و داوری خلل بسیار راه یافت. مغولان قبل از فتح ایران، قوانینی داشتند که مورد احترام خاص افراد بود و دقیقاً بدان عمل می‌شد. پس از این فتح و حتی در دوره‌های بعد بتدریج این قوانین در تشکیلات ایران وارد و با قوانین اسلامی مخلوط شد. در ابتدا در این دیوان اغلب دعاوی طبق قوانین یاسا و توسط روحانیون مغولی یا بودایی انجام می‌شد، ولی هنگام اسلام آوردن ایلخانان به کار این دیوان سروسامانی داده شد که تا حد زیادی از



مشکلات کاست. با این ترتیب دعاوی و مرافعات بین اقوام مغول و ترک طبق قوانین «یارغو» و مرافعات ایرانیان طبق قوانین شرع اسلام حل و فصل می‌شد. این وضع تا اسلام آوردن غازان خان ادامه داشت و با اسلام آوردن وی اصلاحات زیادی در تشکیلات قضایی ایلخانان انجام شد و از این زمان دیگر قوانین شرعی تا حدودی جایگزین یاسای چنگیزی شد.

### منابع

ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۳۶). مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: نشر کتاب.

ابن منظور (بی تا). لسان العرب، بیروت: بی نا.

اشپولر و دیگران (۱۳۸۴). ایلخانان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.

ایننگهاوزن، و دیگران (۱۳۸۴). ایلخانان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.

حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید الخوافی (۱۳۱۷). ذیل جامع التواریخ رشیدی، تهران: علمی.

خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی (۱۳۳۳). تاریخ حیب السیر فی اخبار افراد البشر، تهران: خیام.

رجب زاده، هاشم (۱۳۳۵). آئین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل الله، تهران: نشر قومس.

علوی، علی (۱۳۹۰). تاریخ تحولات سیاسی و اداری در ایران (از آغاز حکومت امرا و سلاطین تا پایان عصر قاجار)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

قدیانی، عباس (۱۳۸۴). تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره مغول، تهران: فرهنگ مکتوب.

قرشی، محمد بن محمد بن احمد (۱۳۴۷). *معالم القربه فی احکام الحسبه*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

قلقشندی، احمد بن علی (۱۳۳۸ق). *صبح الاعشی فی کتابه الانشاء*، قاهره: دارالکتب الامیریہ.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۴۸). *تاریخ الجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران: نشر کتاب.

لمبتون، آن. ک. س (۱۳۶۳). *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، چ ۴.

نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۹۶۴م). *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*، به اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو.

نطنزی، معین الدین (۱۳۳۶). *منتخب التواریخ معینی*، تصحیح ژان اوبن، تهران: خیام. همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۵۸). *تاریخ مبارک غازانی*، به اهتمام کارلیان، انگلستان: هرتفورد.

ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۸). *نظام حکومت ایران در دوران اسلامی*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

وصاف، عبدالله شیرازی (۱۲۶۹ق) *تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار* (تاریخ وصاف) به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، دهلی.